



پیام سیاسی هکگل

☆ گرامی باد خاطره رفیق پهن روحي آهنگران! ☆
تاریخ شهادت: ۲۳ دی ماه ۱۳۵۴

سر مقاله لومپن، لومپن - پرولتاریا و لومپنیسم



مدتی است که مقولات لومپن و لومپنیسم در محافل سیاسی و ادبی داخل و خارج از کشور مجدداً به بحث روز تبدیل گشته است. با توجه به این که مجموعه‌ی مباحث مطروحه پیرامون این مقولات، مخدوش و از دقت لازم برخوردار نیستند، ضرورت دارد که این مفاهیم به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرند.

واژه‌ی "لومپن" (lumpen) از زبان آلمانی و به معنای "زنده" و "مندرس" است. مفهوم "لومپن" در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران آن‌چنان قلمرو وسیع و گسترده‌ای یافته است که بسیاری از الگوهای مختلف رفتار اجتماعی و حتا بسیاری از تیپ‌های متفاوت اجتماعی در طول تاریخ ایران را شامل شده است؛ به طوری که چنین وانمود می‌گردد که گویا قبل از پیدایش پدیده و مفهوم "لومپن" در زادگاهش یعنی کشور آلمان، جامعه‌ی ایران از هزاران سال بدین‌سو همواره دارای "لومپن" بوده است! احتمالاً لومپن هم مانند هنر، نزد ایرانیان است و بس!

ادامه در صفحه‌ی ۲

مطالب این شماره:

- ☆ لومپن، لومپن - پرولتاریا و لومپنیسم
- ☆ جامعه‌ی ایران و انتخابات
- ☆ موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست (۳)

جامعه‌ی ایران و انتخابات



موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست (قسمت آخر)

"هر موقعیت انقلابی لزوماً به انقلاب منجر نمی‌شود" (۲). مگر آنکه پیشرو انقلابی و توده‌های مبارزی وجود داشته باشند که جان برکف گرفته و در راه نابودی و محو نظام حاکم حاضر به از خودگذشتگی باشند. بدون شک در عصر کنونی منظور از پیشرو انقلابی، همان پیشاهنگ کمونیست است.

ادامه در صفحه‌ی ۶

لومپن، لومپن - پرولتاریا و لومپنیسم

"هرزه‌گردهای آس و پاس، ماجراجویان و واخورده‌گان فاسد بورژوازی، ولگرد، سرباز اخراجی، زندانیان سابقه‌دار تازه آزاد شده، فراری محکوم به اعمال شاقه، کلاه‌بردار، شاید، کارگران بی‌کار شده، جیب‌بر، شعبده‌باز، قمارباز، پانداژ، مالک روسپی‌خانه، حمال، عریضه‌نویس مقابل پست‌خانه، ویولون‌زن سرکوجه، کهنه‌فروش، چاقوتیزکن، سفیدگر، گدا، و خلاصه تمامی این انبوه بی‌سر و سامان، وارفته و بی‌سرنه‌ایه ثابت که فرانسوی‌ها معمولن کولی (La bohème) خطاب‌شان می‌کنند."

فردریک انگلس نیز در سال ۱۸۷۰ در پیش‌گفتاری بر کتاب "جنگ دهقانی در آلمان"، "لومپن - پرولتاریا" را تفاله‌ی عناصر فاسد همه‌ی طبقات می‌داند که در شهرهای بزرگ گردآمده‌اند.

بدین ترتیب مفهوم "لومپن - پرولتاریا"ی شهرهای بزرگ صنعتی غرب در قرن ۱۹، با مفهوم "لومپن" آلمان قرن ۱۶، با وجود دو وجه تشابه، ولی به طور کلی متفاوت می‌باشد. این دو وجه تشابه یکی همانا عدم دارا بودن یک رابطه‌ی ثابت و معین با ابزار تولید و نتیجتاً عدم شرکت مداوم و پای‌دار در تولید ثروت اجتماعی است و دیگری امرار معاش انگل‌وار است.

بنابراین "لومپن" و "لومپن - پرولتاریا" پدیده‌های اجتماعی متعلق به سرزمینی خاص، در یک مقطع تاریخی مشخص و محصول شرائط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی معینی، یعنی آغاز و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در غرب هستند و به همین دلیل هم "پدیده‌ای کهن در تاریخ اجتماعی ما" نیستند.

این که تیپ‌های اجتماعی به‌خصوصی مانند فتوتی، عیار، لوطی، داش و یا داش‌مشدی، جاهل، لات و ... در تاریخ اجتماعی ایران وجود داشته و دارای شباهت‌هایی با "لومپن" و یا "لومپن - پرولتاریا" بوده‌اند، هیچ‌کس را مجاز نمی‌سازد که تمام این تیپ‌های اجتماعی مشخص در تاریخ اجتماعی ایران را در یک کاسه بریزد و با "لومپن" و "لومپن - پرولتاریا" یک‌سان بیانگارد و خیال خود را آسوده سازد؛ بلکه باید تمامی این تیپ‌های اجتماعی را در زمینه‌ی تاریخی خودش مورد بررسی قرار داد و جای‌گاه اجتماعی آنان را معین کرد.

نظریه‌پردازان ایرانی مشخصات کلی و عمومی "لومپن"های ایران - و نه "لومپن - پرولتاریا" - را این‌چنین بیان می‌کنند:

از قرن ۱۶ میلادی و با گسترش مناسبات سرمایه‌داری در شهرهای اروپائی، تعداد کثیری از روستائیان تهی‌دست اروپائی به امید یافتن کار در کارخانه‌های نوبنیاد، راهی شهرهای بزرگ اروپائی می‌شوند و عمدتاً نیز در حاشیه‌ی این شهرها اسکان می‌یابند و از آن جایی که تمامی این مهاجرین جذب بازار کار نمی‌شوند، دچار فقر مزمن شده و به خاطر همین فقر نیز به‌ناچار لباس‌های مندرس و ژنده به تن می‌کردند و از همین جا اصطلاح "لومپن" به مفهوم "ژنده" و یا "ژنده‌پوش" به این حاشیه‌نشین‌های فقیر شهرهای بزرگ اروپائی اطلاق می‌گردد و به‌خصوص در جنگ‌های دهقانی قرن ۱۶ در آلمان، اصطلاح "لومپن" جهت تحقیر دهقانان رانده‌شده به شهرهای بزرگ آلمان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

همچنین به خاطر عدم شرکت این گروه در تولید اجتماعی، امرار معاش‌شان انگل‌وار و از حاصل دست‌رنج دیگران بوده است و به همین دلیل واژه‌ی "لومپن" به غلط، معنای "انگل" و "طفیلی" نیز به خود گرفته است.

با رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای غربی و تغییر بافت اقتصادی و اجتماعی این جوامع، این گروه اجتماعی مضمحل شده و در حال حاضر فقط در مراکز (down town) شهرهای بزرگ غربی "ژنده‌پوشان فقیر" که از هر قشر و طبقه‌ای در میان‌شان وجود دارد و اکثراً هم معتاد به الکل می‌باشند، مشاهده می‌گردد. این عده که با عنوان "بی‌خانمان" (homeless) از آن‌ها یاد می‌گردد دیگر "لومپن" به مفهوم تاریخی آن در آلمان قرن ۱۶ نیستند.

کارل مارکس و فردریک انگلس در دومین کتاب مشترک خود به نام "ایدئولوژی آلمانی" (۱۸۴۵) اصطلاح "لومپن - پرولتاریا" (Lumpenproletariat) را به کار می‌گیرند.

بعدها کارل مارکس در کتاب "مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه" (۱۸۵۰)، "لومپن - پرولتاریا" را به عنوان قشری از جامعه که در تمامی شهرهای بزرگ اروپائی وجود دارند و متفاوت از پرولتاریای صنعتی بوده و بدون حرفه‌ای معین و ولگرد می‌باشند، توضیح داده و اجتماع آنان را، زمینه‌ی مناسبی جهت رشد دزدان و جنایت‌کاران می‌داند.

همچنین در سال ۱۸۵۲ در کتاب "هجدهام برومر لوئی بناپارت" تیپ‌های مختلفی که "لومپن - پرولتاریا"ی پاریس را تشکیل می‌دادند، برمی‌شمارد:

زنده‌باد مبارزه‌ی مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی‌ست!



"تحتانی ترین اقشار جامعه‌ی قدیم، روستائیان رانده‌شده به شهر، پس‌مانده‌های جامعه، تفاله‌های طبقاتی، عناصر پست و فاسد طبقات اجتماعی، قشرهای وازدهی اجتماع و جامعه، توده‌های گندیده منفعل، تهی‌دستان شهری، دارنده‌گان مشاغل حقیر، انگلی و غیرتولیدی، رنج‌بران ژنده‌پوش، کارگران اخراج‌شده از کار و زانده‌ی طبقه‌ی کارگر، غیروابسته به گروه یا طبقه‌ای خاص که شغل ثابتی نداشته و بدون هیچ نقشی در تولید اجتماعی، زنده‌گی انگلی و طفیلی داشته و هم‌چون زالو از دست‌رنج دیگران گذران می‌کنند. محروم از امکانات اجتماعی بوده و به خاطر پول به هر کار ناپسند و ضدانسانی تن در می‌دهند. در تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی و خیزش‌های انقلابی، سیاهی‌لشگر جریان‌های فاشیستی و ارتجاعی شده در مواضع مختلف می‌ایستند و گاهی هم در صف انقلاب قرار می‌گیرند. مزدور، جیره‌خوار و ریزه‌خوار بورژوازی و اشرافیت و مزدبگیر طبقات حاکمه بوده و بازی‌چه‌ی نیروهای راست جامعه قرار می‌گیرند. به تجمع‌ها و افراد جریان‌های سیاسی حمله می‌کنند. بنابراین همیشه مخرب و ضدانقلابی‌اند و قابل اعتماد نیستند."

بر اساس تعاریفی که از "لومپن" و "لومپن- پرولتاریا" ارائه گردید، باید گفت که خصوصیات فوق‌الذکر تمامی مشخصات کلی و عمومی "لومپن- پرولتاریا" است و نه "لومپن"!

همچنین، این نظریه‌پردازان افراد زیر را در مجموعه‌ی "لومپن" و نه "لومپن- پرولتاریا" قرار می‌دهند:

"اراذل، اوباش، باباشمل، باج‌خور یا باج‌گیر، بی‌کاره، پانداز، جاهل، جنایت‌کار، چاقوکش، حاشیه‌نشین، خبرچین، خلاف‌کار، داش یا داش‌مشدی، دزد، دغانویس، دلال یا واسطه‌گر، دوره‌گرد، راه‌زن، روحانی، عیار، فاحشه، فال‌گیر، فتوتی، قاچاق‌چی، قمارباز، قمه‌کش، قواد، کارگر فصلی، کارگر فقیر، کاسب خرد یا خرده‌پا، کاسب ورشکسته، کفترباز، کلاه‌بردار، کلاه‌مخملی، گدا، گردنه‌گیر، لات، لوطی، میدان‌دار، و ولگرد".

۱. قبل از هر چیز باید گفت که گروه‌بندی فوق کاملن غلط است. تعدادی از این تیپ‌ها مانند "قمه‌کش"، خود "اراذل، اوباش، بی‌کاره، جنایت‌کار، خلاف‌کار، لات و ولگرد" هستند و لزومی ندارد مجددن با این صفات عمومی نام برده شوند.

۲. تیپ‌های "باباشمل، راه‌زن، عیار، فتوتی، گردنه‌گیر و لوطی" مربوط به جوامع ماقبل سرمایه‌داری است و هیچ‌کدام در گروه‌بندی "لومپن" و یا "لومپن- پرولتاریا" با پیشینه و تعاریف فوق‌الذکر نمی‌گنجد.

۳. اصطلاحات "جاهل، داش یا داش‌مشدی و کلاه‌مخملی" بیش‌تر معرف نوع رفتار و خصوصیات فرهنگی این افراد است؛ به علاوه این که این تیپ‌ها منحصرن از قوم فارس و آن هم فقط از محلات محدودی از شهر تهران برمی‌خیزند که بعدها توسط سینما به سائر نقاط ایران معرفی می‌شوند و در شهرهای بزرگ طرف‌دارانی می‌یابند که از این تیپ تقلید می‌کنند. اگر چه در میان این تیپ‌های اجتماعی عناصر بی‌کاره و خلاف‌کار وجود داشته ولی اکثرن شغل ثابتی داشته و مانند "لومپن- پرولتاریا" انگل و طفیلی جامعه نبوده‌اند.

۴. اصطلاح "حاشیه‌نشین" - کسی که در حاشیه‌ی شهرها زنده‌گی می‌کند - را فقط می‌توان برای "لومپن"‌ها به کار برد. زیرا همان طور که قبلن گفته شد "لومپن"‌ها دقیقن در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ اروپائی زنده‌گی می‌کردند ولی "لومپن- پرولتاریا" در هر گوشه‌ی شهر می‌تواند وجود داشته باشد.

۵. "روحانی" - چه با لباس مشخص و چه بدون لباس مشخص - به عنوان کسی که از طریق نهاد مذهب امرار معاش می‌کند، از ابتداء پیدایش‌اش، انگل‌ترین گروه اجتماعی در هر جامعه‌ای بوده‌اند ولی این خصوصیت انگلی بودن دلیلی نمی‌شود که "روحانی" به عنوان یک مجموعه، در گروه‌بندی "لومپن" و یا "لومپن- پرولتاریا" قرار بگیرد. نه در میان "لومپن"‌های قرن ۱۶ آلمان "روحانی" وجود داشت و نه در میان "لومپن- پرولتاریا"ی پاریس در قرن ۱۹. در هر دو این موارد، "روحانی" مسیحی فقط در کلیسا است و خدمات کلیسایی انجام می‌دهد اما در ایران از "روحانی" دغانویس و فال‌گیر سرکوجه وجود دارد که در گروه‌بندی "لومپن- پرولتاریا" جای می‌گیرند تا "روحانی" رئیس‌جمهور و ولی فقیه که خود از عناصر طبقه‌ی حاکم هستند.

۶. در مناسبات تجاری و بازاری ایران، حرفه‌ی "میدان‌دار"ی مانند "کاروان‌سرا" داری از مشاغل ثابت و پای‌دار بوده و این افراد به هیچ‌وجه نه در مجموعه‌ی "لومپن" قرار می‌گیرند و نه در مجموعه‌ی "لومپن- پرولتاریا".

۷. "کارگر فقیر" هم، چون هنوز کارگر است و رابطه‌ای ثابت و پای‌دار با تولید ثروت اجتماعی دارد نه "لومپن" است و نه "لومپن- پرولتاریا"، بلکه خود پرولتاریا است؛ چون هم کارگر است و هم فقیر است.

۸. اصطلاح "کاسب خرد یا خرده‌پا" هم یک نوع کلی‌گوئی بی‌محتوا است. باید مشخص ساخت این "کاسب خرد یا خرده‌پا" دارای کدام نقش اجتماعی است.

۹. بل‌آخره می‌توان از مجموعه‌ی فوق تیپ‌های اجتماعی زیر را "لومپن- پرولتاریا"ی ایران دانست:

"باج‌خور یا باج‌گیر، پانداز، چاقوکش، خبرچین، دزد، دغانویس، دلال یا واسطه‌گر، دوره‌گرد، فاحشه، فال‌گیر، قاچاق‌چی، قمارباز، قمه‌کش، قواد، کارگر فصلی، کاسب ورشکسته، کفترباز و گدا".

با آغاز رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران، از اواخر حاکمیت قاجار، و به خصوص پس از "اصلاحات ارضی" سال ۱۳۴۲، تعداد بسیار زیادی از روستائیان ایران، همانند جوامع غربی روانه‌ی شهرهای بزرگ می‌گردند و عمدتن نیز در حاشیه‌ی این شهرها اسکان می‌گزینند. وجه تشابه این حاشیه‌نشینان و یا زاغه‌نشینان با "لومپن" آلمان قرن ۱۶ فقط در حاشیه‌نشینی است ولی از لحاظ تامین درآمد و امرار معاش کاملن با "لومپن" متفاوت هستند. این عده عمدتن یا جذب کارخانه‌های صنعتی می‌شوند و یا در بخش ساختمان مشغول به کار می‌گردند و بدیهی است که تعداد قابل‌توجه‌ای نیز بدون کار مانده و به دست‌فروشی و یا ↓



بدیهی است که هر یک از گروه‌بندی‌های درون مجموعه‌ی "لومپن- پرولتاریا" دارای مشخصه‌های فرهنگی خاص خود هستند و دو یا چند گروه‌بندی می‌توانند با هم دیگر اشتراکات فرهنگی نیز داشته باشند اما تمام این گروه‌بندی‌ها به خاطر اختلاف شرایط زیستی‌شان از نظر محل زنده‌گی و مردم پیرامونی‌شان و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، به خاطر گوناگونی شیوه‌ی معیشتی‌شان از نظر کسب درآمد و امرار معاش نمی‌توانند دارای فرهنگ مشترک و یک‌سانی باشند و به همین دلیل نیز ایجاد مفهومی هم‌چون "لومپنیسم" به عنوان یک خرده‌فرهنگ خاص و یا یک خصلت اجتماعی، کاملن بی‌مورد است.

عناصر "لومپن- پرولتاریا"، این قربانیان نظم ناعادلانه‌ی سیستم سرمایه‌داری، به خاطر موقعیت اجتماعی ضعیف خود همواره مورد سوءاستفاده‌ی حاکمیت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. رژیم‌های سرمایه‌داری در همه جا و در تمام مقاطع تاریخی عناصر "لومپن- پرولتاریا" را در جهت سرکوب حرکت‌های ضدسرمایه‌داری به کار گرفته‌اند.

اما این روند در ایجاد رژیم جمهوری اسلامی در ایران گسترده‌گی و وضوح بیشتری یافت به طوری که بسیاری از این عناصر حتا در پست‌های مهم دولتی جای داده شدند و این امر بسیاری از روشن‌فکران و نظریه‌پردازان را به این بی‌راهه کشانید که با ابداع واژه‌های غلطی هم‌چون "آخوندیسم"، "اسلامیسم"، "جاهلیسم"، "شاه‌ایسم"، ... و مترادف‌ساختن تمامی این واژه‌ها با "لومپنیسم"، ملغمه‌ای بسازند که جهت تعریف آن از مجعولاتی مانند "لومپنیسم اجتماعی" شروع کرده و با "لومپنیسم ادبی"، "لومپنیسم فرهنگی" و "لومپنیسم هنری" ادامه داده و سرانجام به "لومپنیسم سیاسی" و "لومپنیسم دولتی" برسند و از همین جا هم ماهیت اصلی رژیم جمهوری اسلامی را که همانا سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است، تحت‌الشعاع "لومپنیسم" قرار دهند.

این عده از به اصطلاح روشن‌فکران صریح‌ن عنوان می‌کنند که "رژیم جمهوری اسلامی بر اساس لومپنیسم سیاسی استوار شد" و یا "اساس کار حاکمیت فعلی لومپنیسم است" و یا "شیوه‌ها و ابزار سرکوب رژیم لومپنیسم است" و نهایتن هم اعلام می‌کنند که "قشر لومپن‌ها به حاکمیت رسید!"

اگر "قشر لومپن‌ها به حاکمیت رسیده"‌اند، چرا هر چند وقت یک بار مأموران انتظامی رژیم جمهوری اسلامی به ارادل و اوباش حمله کرده و آنان را دستگیر و زندانی می‌کنند؟

زیرا "قشر لومپن‌ها" به حاکمیت نرسیده‌اند، بلکه حاکمیت هنوز هم در دست سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم است و مانند هر حاکمیت دیگری، ارادل و اوباش را به خدمت دستگاه‌های سرکوب خود گرفته‌اند و ارادل و اوباش‌هایی را که نمی‌خواهند به استخدام دستگاه‌های سرکوب دربیایند، مورد سرکوب قرار می‌دهند.

شغل‌های مشابه می‌پردازند و از همین جاست که "لومپن- پرولتاریا" در مناسبات اجتماعی ایران شکل می‌گیرد.

در تعریف "لومپن- پرولتاریا" نیز نظریه‌پردازان ایرانی در بعضی موارد به بی‌راهه رفته‌اند. گفته شده است که "لومپن- پرولتاریا":

"محصول انفعالی پوسیده‌گی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه‌ی کهن است. کارگری است که از طبقه‌ی کارگر جدا شده و یا بریده شده و یا به بیرون از طبقه پرتاب شده و طبقه‌ی خود را از دست داده و بی‌طبقه شده و فاقد هرگونه ارتباط و همبستگی طبقاتی شده است؛ پرنسب‌های خود را از دست داده و به فساد کشیده شده است؛ به دلیل وضع خاص اقتصادی و فقر فرهنگی، معمولن بازیچه‌ی دست قرار می‌گیرد؛ تبدیل به عاملی شده است که به خاطر کسب سود و کسب منافع، حاضر است هر کاری را بکند و به خصوص در خدمت قدرت حاکم قرار بگیرد؛ در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط به طرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زنده‌گی خویش بسی بیش‌تر متمایل است که خود را به دسائس و تحریکات ارتجاعی بفروشد."

"لومپن- پرولتاریا" نه تنها "محصول انفعالی پوسیده‌گی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه‌ی کهن" نیست، بلکه دقیقن برعکس، محصول شکوفائی فوقانی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی جدید است! "لومپن- پرولتاریا" مانند دیگر آسیب‌های اجتماعی عصر حاضر، محصول مناسبات تولید سرمایه‌داری است؛ محصول تولید برای فروش در بازار و کسب سود بیش‌تر و محصول عدم توزیع عادلانه‌ی ثروت اجتماعی است. عناصر "لومپن- پرولتاریا" فقط کارگران "بی‌طبقه‌شده" - به هر شکل - نیستند، بلکه همان طور که قبلن گفته شد "عناصر فاسد همه‌ی طبقات" می‌باشند. "لومپن- پرولتاریا" نه فقط در "انقلاب پرولتاری"، بلکه در هر تلاطم اجتماعی مانند هر طبقه، قشر و گروه اجتماعی دیگر شرکت می‌کند و از آن جایی که نقشی در تولید ندارد، نمی‌تواند مانند دیگر طبقات و اقشار جامعه موضع سیاسی از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد و دقیقن به همین دلیل هم - و نه بخاطر بی‌پرنسیبی و بی‌فرهنگی و یا ذات و طینت بد - عده‌ای از اینان به صف نیروهای بالنده وارد می‌شوند و عده‌ای دیگر هم از نیروهای میرنده حمایت می‌کنند. این که کدام یک از اینان به این صف و یا کدام یک به آن صف می‌پیوندد، دقیقن به محیط اجتماعی همان فرد بسته‌گی دارد.

در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران از واژه‌ی "لومپن"، واژه‌ی دیگری به نام "لومپنیسم" (lumpenism) ساخته شده است؛ واژه‌ای که در هیچ یک از لغت‌نامه‌های آلمانی و انگلیسی وجود ندارد. مفهوم "لومپنیسم" که صرفن ویژه‌گی‌های گفتاری، رفتاری و طرز پوشش بخش کوچکی از "لومپن- پرولتاریا" را تداعی می‌کند، در اکثر موارد مترادف با یک خرده‌فرهنگ و یا یک خصلت اجتماعی در جامعه‌ی ایران جلوه داده می‌شود.



جامعه‌ی ایران و انتخابات

ادامه از صفحه ۱

بنابه شواهد عریان، نمی‌توان کم‌ترین تصویری از سازنده‌گی و بالنده‌گی جامعه، از جانب سردمداران نظام، به بیرون ارائه داد. سران جمهوری اسلامی با تمام وجود، پا به پای سرمایه‌داران بین‌المللی، در پی نابودی زندگی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش برآمده‌اند و تا توانسته‌اند، غارت نموده‌اند و مرتکب جنایت گردیده‌اند. تاریخ و قانون همه‌ی نظام‌ها و از جمله نظام وابسته‌ی جمهوری اسلامی را این‌گونه نوشته‌اند و بی‌دلیل هم نیست، که دار و دسته‌های رنگارنگ آن - و آن‌هم - در دوره‌های متفاوت، از یک‌سو، پیگیر سیاست‌های چپاول و سرگوب‌گریانه‌ی نظام‌اند و از سوی دیگر، با اتخاذ سیاست‌های فریب‌کارانه، در صدد مقبول جلوه دادن رفتار و اعمال جناح‌های خودی‌اند. یکی از این شگردها و بساط ریاکارانه را، می‌توان در نمایشاتی هم‌چون انتخابات، دید؛ انتخاباتی که مضامین و ثمره‌ی آن، جز تخریب زندگی میلیون‌ها انسان دردمند، و جز، رویت هر چه بیشتر جنگ بالائی‌ها به‌منظور پس زدن جناح‌های رقیب حکومتی - دولتی از قدرت سیاسی نیست.

دیده شده است که، جامعه‌ی ایران به دلیل تفاوت عظیم طبقاتی - و بویژه در هنگامه‌ی انتخابات - شاهد، شدت‌گیری تضاد عناصر، ارگان‌ها و دار و دسته‌های درونی نظام می‌باشد؛ شدت‌گیری و تضادهایی که زمینه‌های مادی آنرا، باید مربوط به آگاهی کارگران و زحمت‌کشان از سیاست‌های اجحاف‌گریانه‌ی نظام دانست. در حقیقت و به بیانی دیگر، می‌توان گفت، که جنگ و مرافه‌های درونی نظام، نه حاصل این دوره از حاکمیت امپریالیستی بل از همان آغازین - و در عرصه‌های گوناگون - عمل‌کرد داشته است، به هر اندازه، اوضاع بحرانی‌تر، و گفتمان اعتراضی، علنی‌تر و گسترده‌تر می‌شود، به‌میزانی به‌مراتب بالاتر، تضادهای درونی نظام، عریان‌تر و شاخ و شانه کشیدن‌های، دم و دستگاه‌ها و ارگان‌های متفاوت نظام هم، وسیع‌تر شده است؛ به این دلیل که جامعه زنده است و مردم در میدان‌اند؛ به این دلیل که میلیون‌ها توده، مخالف سیاست‌های نظری - عملی طبقه‌ی حاکمه‌اند. وجود هزاران اعتراضات کارگری و دیگر اقصاء محروم جامعه و هم‌چنین مقابله‌ی آنان با کارفرمایان و صاحبان تولیدی، از جمله نمونه‌های بارز و زنده‌ی جامعه‌ی طبقاتی‌ای، هم‌چون جامعه‌ی ایران است.

در پرتو چنین واقعیتی برای سران نظام محرز است که مردم پشت آنان نیستند و مخالف سیاست‌های ارتجاعی آنان‌اند؛ می‌دانند که بدون کار بست سلاح و ارگان‌های سرکوب‌گر، دوامی نخواهند داشت، می‌دانند که بیش از این، سیاست‌های فریبکارانه‌ی‌شان، جایگاهی در ذهن میلیون‌ها انسان دردمند نه‌دارد. دهه‌هاست که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی فضای جامعه‌ی ایران را برای میلیون‌ها انسان بسته و تنگ نموده‌اند و روز به روز هم دارند، بر ابعاد بی‌عدالتی‌ها و بر دامنه‌ی بگیر و بندها می‌افزایند. نزدیک به چهار دهه است که جان محرومان و قربانیان را به لب‌شان رسانده‌اند و مردم، از دست، این نظام و دولت‌های مدافعی آن کلافه‌اند و پیش از این، حاضر به قبول سیاست‌های ظالمانه‌ی‌شان نیستند.

سردمداران رژیم در این مدت تلاش بسیار زیادی نموده‌اند تا توجه و افکار عمومی را به سمت خود جلب نمایند، مبادا روز و روزگاری، سیستم و مناسبات حاکم بر جامعه دچار صدمات و لطمات جدی گردد. از دولت "سازنده‌گی" بعد از پایان جنگ ایران و عراق گرفته، تا دولت "اصلاح طلب"، "مبارزه با مفسدان" و اخیراً "دولت تدبیر و اعتدال"، همه و همه، بیان‌گر این حقیقت آشکار است که سرکوب مدوام، فریب و به انحراف کشاندن افکار عمومی، از جمله سیاست‌های روتین و دغل‌کارانه‌ی‌ست که نظام جمهوری اسلامی در مقابل خود قرار داده است. همه‌ی‌شان دارند دُورغ می‌گویند و با پُر انسان‌دوستی و دفاع از حقوق انسانی، جامعه و مردم را مرعوب می‌سازند. به ظاهر دغدغه‌ی همه‌ی‌شان، محترم شمردن به حقوق پایه‌ای کارگران و زحمت‌کشان است، در عمل، پی‌گیر سیاست‌های طبقه‌ی سرمایه‌داری‌اند. جنگ و دعوای‌های‌شان، مبین دو منفعت طبقاتی متضاد از هم نیست و بی‌تردید و در این میان، منتسب نمودن وفاداران نظام از جمله "کلاغ"، "منافق" از جانب «رفسنجانی»، «مصباح‌زیدی» و غیره، به هم‌راهان چندین دهه‌ی‌شان، نه طبقاتی، بل، تظهير چهره‌ی کریه خودی و سالم جلوه دادن قانون سراسر ارتجاعی نظام جمهوری اسلامی است. بر همین اساس شاخ و شانه کشیدن‌های کنونی سران نظام را نباید و نمی‌بایست جدی گرفت و در هم سوئی نظری، و یا در هم آرائی با جناح‌های به‌اصطلاح مغلوب حکومتی - دولتی بر آمد.

آری، انتخابات نظام جمهوری اسلامی و از جمله انتخابات پیشارو - خبرگان و مجلس - در چنین چهارچوبه و منفعتی مطرح است و توضیح و بررسی خلاف آن، چیزی جز انحراف و خاک پاشیدن به چشم کارگران و زحمت‌کشان نیست، پُر واضح است که مردم در چنین فضایی ذینفع نیستند و طبعاً، دعوای بالائی‌ها، بر سر دخالت بیشتر در قدرت سیاسی جامعه است و بدون کم‌ترین تردیدی، ربطی، به دعوای پائینی‌ها با بالائی‌ها نه‌دارد، با این تفصیل کشتی بحران زده‌ی نظام، به‌هر سمت و سوئی پهلو گیرد، سودی برای جامعه و مردم در بر نه‌خواهد داشت.

به دیگر سخن و به تجربه دریافته است که نظام سرمایه‌داری و از جمله رژیم وابسته‌ی جمهوری اسلامی، نیاز به جابه‌جائی عناصر و جناح‌های متفاوت حکومتی به‌منظور دوام بیشتر مناسبات ظالمانه‌ی جامعه دارد. در نتیجه انتخابات - و در حقیقت انتصابات ایران - از زمره شوهای سیاسی و نمایش‌نامه‌هایی‌ست که می‌بایست در دوره‌های معینی، در پهنه‌ی ایران، گسترانده شود و افکار عمومی را با آن‌ها سرگرم نمود؛ انتخاباتی که کم‌ترین بو و نشانی، از انتخابات مردمی و دمکراتیک نه‌برده است و فقط و فقط، انجام فریضه‌ی سیاسی، تجدید دوباره ارگان‌هایی هم‌چون مجلس و نخبه‌گان سرمایه‌داری‌ست، به همین دلیل، این دست انتخابات، چیزی جز تقسیم و جابه‌جائی دوباره‌ی قدرت، مابین بالائی‌ها و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، جز روان‌تر نمودن سیاست‌های آتی نظام جمهوری نیست، فارغ از جار و جنجال‌ها و تنش‌ها، انگیزه و تلاش همه‌ی عناصر و سردمداران رژیم، حفظ، تحکیم و پایداری نظامی‌ست که جامعه را به تباهی کامل کشانده و زندگی را به میلیون‌ها توده‌ی محروم، تلخ نموده است.

بدون تردید هدف و انگیزه‌ی اساسی انتخابات پیشارو، آن است که به جامعه و به‌مردم قبولانده شود که، آرای آنان، دخالت و نقش اساسی‌ای در رشد جامعه و در سرنوشت زندگی‌شان خواهد داشت.

مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش!

تعرض، جوهر سیاست پرولتری است!

اگر در متروپل قیام مسلحانه شهری عمده است، در این جا مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای طولانی چنین می‌باشد. اگر در آن جا انرژی انقلابی توده‌ها به شکلی انفجاری تبلور پیدا می‌کند، در این جا توده‌ها به تدریج به میدان مبارزه آمده و بنابراین دیگر آن خصلت انفجاری را ندارد. اگر در آن جا سازماندهی انقلابیون صرفن سیاسی و توده‌های مبارز مطلقن صنفی- سیاسی بوده و هست، در این جا شکل عملی و شدنی این مهم، سیاسی- نظامی می‌باشد. اگر در آن جا پروسه‌ی خردکردن و از بین بردن ماشین نظامی - دولتی یک مرحله‌ای و به صورت توأمان می‌باشد، در این جا این روند اساسن تدریجی و مرحله‌ایست.

و بلاخره این که اگر در متروپل پیروزی به یکباره‌ی انقلاب یعنی تسخیر قدرت سیاسی در سطح کشوری بدون یک بحران ملی عمومی و فراگیر غیرممکن است، در این جا اساسن پیروزی انقلاب نه یکباره، بلکه ناگزیر تدریجی خواهد بود. لازم به ذکر و تأکید است که اصولن در جوامع تحت‌سلطه، تصرف به یکباره‌ی قدرت سیاسی از سوی خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر در جریان یک مبارزه‌ی کلاسیک و صرفن سیاسی امری ناممکن می‌باشد. بر همین اساس بحران در این جا نبایستی حتمن در سطحی ملی، بلکه لزومن کافیسث که منطقه‌ای باشد.

پیشاهنگ با فعالیت آگاهانه و انقلابی خویش در همه‌ی زمینه‌ها، با پیشبرد مبارزه‌ی مسلحانه به مثابه استراتژی و تاکتیک و گسترش جنگ انقلابی در مناطق مناسب‌تر و آماده‌تر، با جاری ساختن سیل خروشان مبارزه‌ی توده‌ها بر علیه امپریالیست‌ها و ایادی داخلی‌شان، شرایط ذهنی در این نقاط را به کمال فراهم می‌نماید و با آزادسازی منطقه‌ای، کار سترگ انقلاب اجتماعی را مرحله به مرحله با پشتوانه‌ی وسیع توده‌ای تا تسخیر کامل قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر و رسیدن به سوسیالیسم به پیش خواهد بُرد.

پویان کبری



زیر نویس‌ها:

۱- رفقا احمدزاده، پویان و مفتاحی بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران بودند. این که افراد و جریانات معلوم الحالی همچون فرخ نگهدار و همپالگی‌های مزدورش در جریان "اکتریت" و تمامی جناح‌های "اقلیت" به مثابه آن روی سکه‌ی "اکتریت"، همواره به ضرب دروغ و تاریخ سازی جعلی سعی در کتمان این حقیقت و گنجاندن نام بیژن جزنی و خود در زمره‌ی بنیانگذاران را دارند، صرفن تلاشی بیهوده، ابلهانه و آب در هاون کوبیدن است. چرا که هم تئوری این جنبش و هم پراتیک آن تا قبل از رخنه‌ی اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها و غلبه‌ی آنان بر "سجفخا"، بر پایه‌ی نظرات و عملکرد آن رفقای گرانقدر پی‌ریزی، سازماندهی و اجرا شد و تاریخ واقعی شفاهی و کتبی این جنبش نیز مُهر تأیید این حقیقت را بر تارک خویش حک نموده است. ↓

هدف و انگیزه‌ی اساسی آن است تا افکار عمومی، به سمتی سوق داده شود، که می‌توان، با "انتخاب" عناصر "صالح" و "کاردان"، مسیر اوضاع فلاکت بار را تغییر، و دست عناصر بی‌صلاح و ناتوان را از شریان‌های اقتصادی - حکومتی کوتاه نمود!!

به هر رو انتخابات پیشارو، - خبرگان و مجلس - و بنابه تجارب تاکنونی، همان مسیر و روندی را در پیش خواهند گرفت که انتخابات تا به حال نظام جمهوری اسلامی پیشه‌ی خود ساخته‌اند. خط زدن صلاحیت خودی‌ها، و یا تأیید عناصر تازه، به معنای تضاد دو منافع طبقاتی، و یا به معنای "پاکی" انتخابات نیست، بدون کم‌ترین شک و شبهه‌ای تا مادامی که نظام سرمایه‌داری، بر جامعه‌ی ایران سیطره انداخته است، زندگی مردم وخیم‌تر و ماهیت "انتخابات سالم"، بی‌مایه‌تر و هم‌چنین چهره‌ی کریه به اصطلاح مخالفین دولتی - حکومتی عریان‌تر می‌شود. مسلم است که علاج، نه در هم‌سوئی با شعارهای فریبنده‌ی عناصر و دولت‌هایی هم‌چون رفسنجانی، خاتمی و دولت "تدبیر و اعتدال" روحانی، نه شرکت در بازی‌های نمایشی‌ای هم‌چون انتخابات، بل افشای حقیقی ماهیت جانیان بشریت و تقابل عملی با انتصابات پیشاروی آنان می‌باشد؛ چرا که این دولت‌ها، عناصر حکومتی و نمایشات سیاسی‌شان، امتحان خود را پس داده‌اند و مستحق بر چیدن و نابودی‌اند.

بنابراین شرکت در انتصابات نظام جمهوری اسلامی، آگاهانه و یا ناآگاهانه، به معنای انتخاب سرمایه است و باید مدافع و پرچم‌دار انتخاباتی بود، که از سیاست و از منفعت کارگران و زحمت‌کشان و دیگر محرومان پیروی می‌نماید؛ باید مبلغ و مدافع نظامی بود که به دور از مضحک‌های نمایشی، و به دور از به انحراف کشاندن افکار عمومی، از حقیقت و از علل ریشه‌ای معضلات جامعه‌ی انسانی سخن به میان می‌آورد. خلاصه این که، انتخابات مجلس و خبرگان آینده، به هر سرنوشتی دچار شوند، زندگی مردم وخیم‌تر، و روند جامعه به قهقرائی بیشتری سوق داده خواهد شد. این خاصیت همه‌ی نظام‌های سرمایه‌داری و شوهای سیاسی‌ای، هم‌چون انتخابات می‌باشد.

شبه‌هنگ راد

موقعیت انقلابی و نقش پیشاهنگ کمونیست (قسمت آخر)

ادامه از صفحه ۱

در جهان تحت‌سلطه، هم خود پیشرو واقعی در جریان مبارزه‌ی مسلحانه به وجود می‌آید و هم آگاهی و انرژی انقلابی توده‌ها در بستر این مبارزه است که به شکل اصولی شکل گرفته و جاری می‌گردد. به قول رفیق کبیر مسعود احمدزاده: "حقیقت این است که اگر آن وقت مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی بود، اینک مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی - نظامی است. اگر در آن جا در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، پیشرو واقعی به وجود می‌آمد، اینک تنها یک مبارزه‌ی سیاسی - نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را به وجود بیاورد!!"

به همین سبب این مقوله در عالم سیاست و انقلاب، بسیاری را دچار اغتشاش فکری و لذا ارائه ی تحلیل ها و درک های غلط سیاسی نموده است. در این رابطه نکات حائز اهمیتی که این افراد در نظر نمی گیرند، عبارتند از:

الف- این سؤال که چرا این گونه "انقلابات" تاکنون فقط در عرصه ی برخی از جمهوری های عضو اردوگاه رویزیونیستی کاربرد داشته اند؟

ب- بودجه های کلانی که امپریالیست ها در این خصوص هزینه می کنند که در واقع موتور محرکه ی سمت دهنده ی این تحولات به سوی خواسته ها و منافع آن هاست.

پ- فرق های بنیادی بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی.

ت- تفاوت های ژرف بین رفرم و انقلاب.

ث- عدم تبیین و درک صحیح موقعیت انقلابی به طور اعم و موقعیت انقلابی خود به خودی به طور اخص.

ج- نقش عمده ی پیشاهنگ انقلابی و فقدان عینی آن در این جوامع.

وقتی ما کمونیست ها از انقلاب حرف می زنیم منظور یک انقلاب صرفاً سیاسی نبوده، بلکه انقلابی به تمام معنا اجتماعی را مد نظر داریم. و این نه تنها بخشی از همان چیزست که اینان فراموش می کنند، بلکه از آن مهم تر و بدتر این که این تحولات "مخملین" را که با سیاست و هزینه ی امپریالیست ها صورت می پذیرد و چیزی فراتر از تعویض شکلی قدرت سیاسی در هیئت حاکمه آن کشورها و در چارچوب سیستم سرمایه داری آن ها نیست و به همین اعتبار هم اگر نگوییم کودتا در بهترین حالت بایستی آن ها را رفرم سیاسی نامید، به عنوان انقلاب در این جوامع به رسمیت می شناسند. این خطای بزرگی ست که به علت فقر سیاسی-ایدئولوژیک در مجموع منجر به خیرانی، درمانده گی و انحراف آن بسیاری از ارائه ی تحلیلی درست از این مقوله گشته است.

۴- برگرفته از کتاب مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک، اثر درخشان و بی بدیل رفیق برجسته مسعود احمدزاده.

۵- قیام ۵۷ به عنوان خیزش از پائین و ماحصل آن در نبود پیشاهنگ انقلابی کمونیست به مثابه توطئه ای از بالا توسط امپریالیست ها و عوامل داخلی شان به خوبی نشان داد که رژیم سیاسی می تواند تغییر کند، هیئت حاکمه تعویض گردد، اما نه تنها هیچ گونه تغییری مثبت در ساختار اقتصادی جامعه به بار نیاید، بلکه از لحاظ اقتصادی وضعیتی بسیار وخیم تر و استثماری به مراتب شدیدتر بر آحاد کارگران و زحمتکشان برقرار و از نظر سیاسی خفقان و دیکتاتوری عنان گسیخته تری را بر جامعه مستولی گرداند.

۶- قیام شکوهمند ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ یک نمونه ی بارز از موقعیت انقلابی خود به خودی بود که علارغم حضور توده های وسیع و از جان گذشته، به دلیل نبود پیشاهنگ واقعی کمونیست به شکست انجامید.

اینان تصور می کنند که با تکیه بر نام و نظرات ناپخته و درک های غلط جزئی از مارکسیسم-لنینیسم در شرایط ایران که در واقع خود وی آن ها را از حزب همیشه خائن توده به ارث برده بود، می توانند در این جنبش نوین جایگاهی برجسته برای خود دست و پا کنند، غافل از آن که در عالم واقع اساساً جزئی به دلایل مختلف، خود نه نقشی در حماسه ی سیاهکل و نه ربطی به شکل گیری سازمان چریک های فدائی خلق داشت. بنابراین خود وی چون می دانست که در پروسه ی تکوین نظری و عملی این جنبش نوین حضور و نقشی نداشته است، بعدها و در پی این رخدادها بود که در زندان تلاش نمود تا نظرات خود را سر و سامان و ارائه دهد تا شاید از این طریق بتواند بر تئوری انقلابی جنبش تأثیرگذار باشد. ولی متأسفانه ناآگاهانه دانه ای آلوده را در زمین سالم شخم خورده و بذر پاشیده ی جنبش نوین کمونیستی ایران کاشت که پس از وی، نگهدارهای خائن و دیگر اپورتونیست ها و رویزیونیست های ریز و درشت محصول آن شدند. بنابراین خود وی از چنین جایگاهی برخوردار نیست، چه رسد به انصار راستین و دروغین اش.

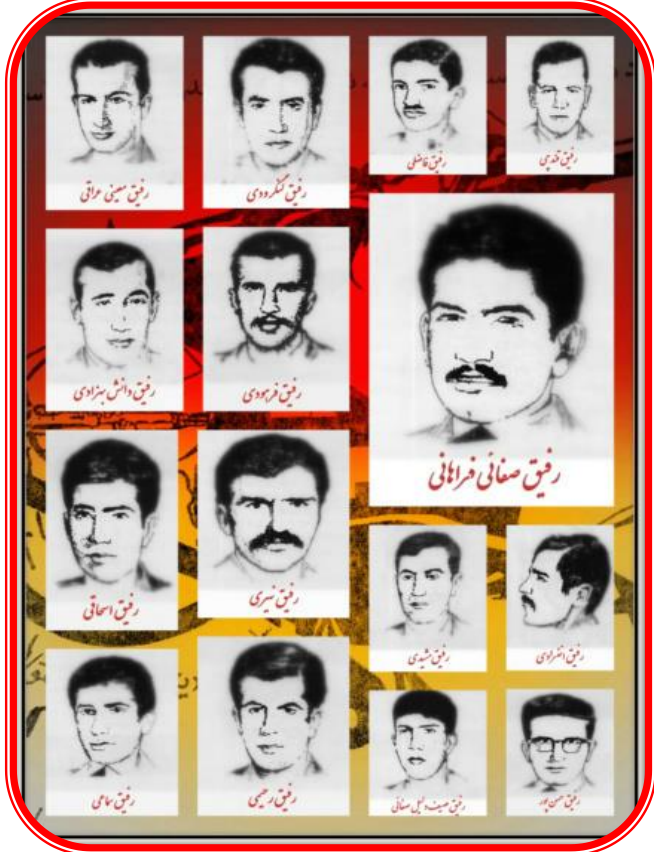
از این مهم تر، این مدعیان دوآتشه ی کار به اصطلاح آرام سیاسی که در این رابطه نیز عدم صداقت خویش را بارها به اثبات رسانده اند، فکر می کنند که به این وسیله می توانند توجیحی تئوریک برای نظرات و اعمال به غایت انحرافی خویش بترشاند. نظرات و اعمالی که در موارد متعددی به عملکردهای ضدانقلابی این افراد و جریانات نیز ختم شده و در یکی از حساس ترین لحظات تاریخ مبارزاتی کشور به همراه ضربات ارتجاع امپریالیستی حاکم و در هماهنگی با آن، نهایتاً بزرگ ترین سازمان کمونیستی تاریخ ایران را به ورطه ی نابودی کشاند و توده های کارگر و زحمتکش را در مبارزه ی انقلابی شان برعلیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده ی جمهوری اسلامی، خلع سلاح نمود. نهضت خیانت پیشه گی اینان در طول ۳۸ سال گذشته تحت همان نام و نشان و گاه در لوای دگر و به اشکال مختلف تا هم اکنون همچنان ادامه دارد.

۲- لنین، مجموعه ی آثار.

۳- با فروپاشی اردوگاه رویزیونیستی که پس از نزدیک به نیم قرن حاکمیت رویزیونیست ها بر اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی رخ داد، اقتصاد این جوامع با بازگشت کامل و تمام عیار سرمایه داری به جزئی ارگانیک از سیستم سرمایه جهانی درآمد و در پی آن ما در یکی دو دهه ی اخیر با یک سلسله رخدادهای سیاسی در برخی از جمهوری های آن اردوگاه روبرو گشته ایم مبنی بر "انقلابات مخملی". پرداختن به این به اصطلاح انقلابات از این زاویه در حاشیه ی بحث این نوشتار ضرورت دارد که طی این مدت امپریالیست ها و دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی آنان در ارتباط با این تحولات، همچون بسیاری از مسائل دیگر، سعی در فریب اذهان عمومی به خصوص نیروهای سیاسی در سطح جهان را دارند. این تبلیغات مسموم تلاش می کنند تا این رویدادهای خود ساخته و از بالا را نزد افکار عمومی جهان به عنوان "انقلاب از پائین آن هم بدون خونریزی" به عنوان "پدیده ای نو" و "امتمدانه" در سیر تغییر و تحولات سیاسی- اجتماعی جوامع در راه رسیدن به "دموکراسی و آزادی" معرفی نمایند و واژه ی "مخملین" نیز به همین سبب در پی آن به صورت صفت آورده می شود. اما واقعیت امر این است که امپریالیست های غربی و در رأس آنان آمریکا، پس از فروپاشی اردوگاه رویزیونیستی و علارغم روی کار آمدن رژیم های سرمایه داری و احزاب و دسته جات ماورأ راست در این جوامع، هرگاه این دسته جات و احزاب در مسند قدرت را با منافع منطقه ای و جهانی خویش و در رقابت های فی مابین به خصوص در مقابله با امپریالیسم روس به زیان خود می بینند، از ضعف های عمومی این دولت ها یعنی عدم پیوند با توده ها، حقانیت نداشتن نزد آن ها و عدم کفایت سیاسی و اقتصادی آنان استفاده کرده و در حقیقت با توجه به وجود شرایط عینی انقلاب و نارضایی توده ها از وضع موجود و در نبود احزاب انقلابی که در مجموع شاید بتوان گفت که یک نوع موقعیت انقلابی خود به خودی را در این کشورها مهیا نموده است، به ضرب پول و صرف بودجه های هنگفت با ایجاد ارگان های خاص و با به کارگیری دستگاه های تبلیغاتی و عمال بومی خویش موفق می شوند که عده ای از توده های تحت ستم را به عنوان اپوزیسیون به خیابان ها آورند تا مثلاً "قیام" رخ دهد و به این ترتیب برخی از آن ها را به نفع خویش با دسته جات دیگری که همگنی و هماهنگی بیش تری با منافع و سیاست های آنان دارند، تعویض نموده و درعین حال این گونه وانمود نمایند که توده های این جوامع با حرکت از پائین خویش و صدا البته حمایت بین المللی "جهان آزاد"، این تحولات را به بار آورده اند!! و این توهم را دامن زندگانه این تحولات "رفرمیستی و از بالا نیستند، بلکه انقلابند و از نوع جدید و متمدانه ی آن هم هستند!!"



جاودان باد خاطر می تابناک شهدای دی و بهمن ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



خجسته باد چهل و پنجمین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل!

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشر به می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:
Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.ne
Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارانته‌ی هرگونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

جاودان باد خاطر می‌تابناک، آموزگار و رهبر کبیر پروتاریای جهان! (۲۱ ژانویه ۱۹۲۴)



گرامی باد سالروز تولد مائو تسه‌تونگ! (۲۶ دسامبر ۱۸۹۳)



به‌مناسبت سالگرد شهادت رفقا: کاسرخی و دانشیان! (۲۹ بهمن ۱۳۵۲)

رفقای گرامی!
 با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح‌املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.